

چرا امام حسین علیه السلام ترور نشد؟

احمد عابدینی

بیان مسأله

هر تحلیل‌گری که حادثه دردناک کربلا را مطالعه می‌کند و یا از گویندگان و وعاظ می‌شنود این سؤال در ذهنش خلجان می‌کند که چرا حکومت بنی‌امیه به گونه دیگری با امام حسین علیه السلام معامله نکرد؟

اگر واقعاً قصد آنان کشتن امام علیه السلام بود چرا او را در مدینه، مکه، یا بین راه یا... ترور نکردند؟ چه مصلحتی وجود داشته که حکومت اموی به خاطر آن با این وضع فجیع امام علیه السلام - یعنی فرزند پیامبرشان که خود در اذان نام مبارک آن پیامبر را بر زبان جاری می‌کردند - را به شهادت رساند؟

آیا حکومت اموی و در رأس آن یزید، پسر معاویه، فکر نمی‌کرد که کشتن فرزند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با این وضع فجیع ممکن است احساسات مردم را جریحه‌دار سازد و بر علیه حکومتش بشویراند؟

آیا فکر نمی‌کرد که راه ساده‌تری برای از بین بردن مخالفانش، از جمله امام حسین علیه السلام وجود دارد؟ آیا نمی‌توانست او را مخفیانه ترور کند یا مسموم سازد یا همراه چند صد نفر از یارانش در دهکده نینوا در حصر و تبعید نگه دارد؟

یک تحلیل‌گر به زودی متوجه می‌شود که حکومت یزیدی بدترین گزینه را

پیرامون امام حسین علیه السلام و خانواده و یارانش انتخاب کرد؛ گزینه‌ای که به هیچ نحو، هیچ کس، چه دشمن، چه دوست، چه شیعه، چه سنی، چه بنی‌امیه، چه بنی‌مروان نتوانستند و نخواهند توانست از آن دفاع نمایند.

اگر یزید سیاستمدار بود، سیاستمداری شیوه عمل دیگری را اقتضا می‌کرد؛ اگر دنیاطلب بود، دنیاطلبی و دنیاداری راه و روش دیگری را می‌طلبید.

به هر حال، مسأله کربلا و اعمال یزید چگونه قابل تحلیل است؟ ممکن است کسی با دیدی جانبدارانه از کارهای یزید بگوید که او نخواست امام علیه السلام را ترور کند زیرا که ترور عملی ناجوانمردانه است، بلکه خواست تا در میدان جنگ واقعی، برتری‌های بنی‌امیه بر بنی‌هاشم را به تمامی جهانیان بنمایاند و به همین جهت از ترور، مسموم‌سازی و... اجتناب کرد و نگاه‌داری آنان در حصر را به مصلحت ندانست زیرا که از نامه پراکنی آنان و تضعیف حکومت خود به دست آنان در امان نبود. بنابراین تصمیم گرفت اکنون که تعداد طرفداران هر دو گروه مشخص شده‌اند، اکثریت مطلق، اقلیت بسیار کم و حتی کمتر از یک درصد نسبت به کل جمعیت مسلمانان را از سر راه بردارد.

ولی این تحلیل بسیار مخدوش است و فاصله‌اش تا واقعیت از فاصله مشرق تا مغرب افزون‌تر. زیرا اگر یزید این قدر جوانمرد بود، بستن آب بر روی دشمن کمتر از یک درصدی وجهی نداشت و افزون بر آن با وقایع تاریخی که قصد یزید را بر کشتن امام علیه السلام آشکار می‌سازد و با اجبار کوفیان و فرستادن آنان به جنگ علیه امام علیه السلام و لگدکوب کردن بدن کُشتگان ناسازگار است. جوانمردی یزید، اگر بر فرض محال مورد قبول واقع شود، حکومت معاویه را که بر ترور استوار بود مخدوش می‌سازد و آن‌گاه حکومت یزید که دنباله آن است، به خودی خود مخدوش می‌شود.

بنابراین نخست باید روشن ساخت که آیا یزید می‌خواست امام علیه السلام را ترور کند یا اساساً با ترور و کارهای تروریستی مخالف بود؟

اگر ثابت شد یزید می‌خواست امام علیه السلام را ترور کند و بر آن اصرار داشت ولی چون ممکن نشد به کُشتن او به طور رسمی و در میدان جنگ تن در داد آن‌گاه نوبت

به این بحث می‌رسد که امام علیه السلام چه راه و روش‌هایی را در پیش گرفت که دشمن با آن همه امکانات و افراد توطئه‌گر و نقشه‌کش توانست امام را ترور کند.

پیش‌فرض‌ها

۱- تحلیل‌ها باید با واقعیت‌های خارجی منطبق باشد.

حکومت یزید بیش از دو سال و هشت ماه دوام نیافت. وی در یک سال اول حکومت خود واقعه کربلا را به وجود آورد و در سال بعد واقعه حرّه^۱ و در سال سوم مکه را محاصره کرده و کعبه را به آتش کشید و...

نباید پنداشت که چنین حکومتی براساس منطق و مبانی عقلانی و محاسبه نفع و ضرر و... بر پا بوده است. احتمال تصمیم‌های نابخردانه، جاهلانه و تعصب‌آمیز در حکومت یزید نه تنها منتفی نبوده بلکه نقش اساسی را داشته است. شاید اگر به جای یزید یک بچه شیرخوار یا یک جسم بی‌جان را بر کرسی خلافت می‌نشاندهند حکومت دوام بیشتری داشت.

به عبارت دیگر، همیشه کارهای حاکمان در جهت منافع حکومت یا حتی نفع شخصی خودشان نیست بلکه گاهی سکوت یا سکون یا ترک هرگونه فعالیت منافع بیشتری را عایدشان خواهد ساخت.

۲- معیار درستی یا نادرستی هر تحلیل، علاوه بر صحت مستندات، وابسته به توانمندی در اقناع خردمندان است.

در بحث حاضر، وقتی که در برابر این پرسش قرار می‌گیریم که چرا امام حسین علیه السلام ترور نشد؟ تحلیل مبتنی بر جوانمردی یزید، با توجه به آنچه بیان شد، قانع‌کننده نیست؛ همان‌گونه که تحلیل مبتنی بر این که امام علیه السلام به خاطر علم غیبی، از راه‌هایی حرکت می‌کرد که ترورش ممکن نباشد نیز اقناع‌کننده نیست؛ زیرا در هنگام تحلیل، اعمال خود یک شخص، صرف‌نظر از علم غیب و نیروهای غیبی... مورد تحلیل واقع می‌شود و مطرح ساختن علم غیب و به صحنه کشاندن آن، در واقع

۱- در این واقعه لشکر یزید به شهر مدینه یعنی مرکز ثقل اسلام حمله کرد. آنان مردان را کشتند و زنان را مورد بدترین نوع تجاوزها قرار دادند.

تعبدی دانستن امور و بستن راه تحلیل و الگوگیری است و نه اقناع خردمندان.

۳- در تحلیل‌ها باید به دنبال زوایای مخفی رفت و نقطه‌ها و رازها را با دقت تمام کشف کرد.

این بدان دلیل است که حکومت‌ها با تکیه بر قدرت و نیروهایی که دارند همیشه کارهای خود را زیبا جلوه می‌دهند و خطاهای خود را می‌پوشانند و حتی با پرونده‌سازی، جعل اسناد، دروغ‌پردازی و... سعی در تخریب طرف مقابل و ناحق جلوه دادن او دارند. در تمامی نزاع‌های حکومت‌ها با افراد و در بیشتر نزاع‌های سرمایه‌داران و کارتل‌ها با زیردستان، ظاهر پرونده‌ها، همه، حکایت از حقانیت طرف قدرتمند و ناحق بودن طرف فقیر و مخالف حکومت دارد.

تر «الملک عقیم» به معنی «حکومت آشنا نمی‌شناسد» در تمامی حکومت‌ها و همه حاکمان سریان و جریان دارد و نباید به ظاهر خوب و اسلامی و عنوان خلیفة اللہی قانع شد.

در فرض مورد بحث، با دقت در زوایای کار امام حسین علیه السلام باید کشف شود که حضرت چگونه عمل کرد که ترور نشد؛ نه این که از دید حکومتی‌ها به مسأله نگاه کرد و گفت که اساساً حاکم، رعیت خود را ترور نمی‌کند یا کسی که قدرت دارد نیازی به ترور و مخفی‌کاری ندارد یا جوانمردی یزید مانع از تفکر تروریستی شد.

۴- طرح این بحث از یک سو جدید و بی سابقه است و پیش از این کسی آن را مطرح نساخته و از سوی دیگر با کمبود مستند تاریخی روبه‌روست.

کمبود مستندات تاریخی بدان دلیل است که دوران پس از حضرت علی علیه السلام تا اواخر بنی‌امیه از دوران‌های سیاه و تاریک تاریخ است و خبرها و حوادث، بسیار کم، ناقص بدون سند صحیح و... ذکر شده و از بسیاری حوادث اصلاً نامی به میان نیامده است؛ به ویژه نقشه ترورهای نافرجام حکومت‌ها، کمترین انعکاسی نیافته است.

در این گونه مباحث، بهترین راه جهت دستیابی به حقیقت، راه «انباشت دلیل»، یعنی جمع کردن قراین و مستنداتی است که هر یک به خودی خود بر مطلب دلالت ندارند ولی وقتی مجموع آنها در کنار یکدیگر قرار گیرد انسان را تا حدودی مطمئن

و خردمندان را قانع می‌نماید.

پرسش اصلی

پس از بیان پیش‌فرض‌ها یک بار دیگر پرسش اصلی را طرح می‌کنیم. پرسش این است:

چرا یزید امام حسین علیه السلام را ترور نکرد و او را با آن وضع فجیع به قتل رساند؟

پاسخ اجمالی

برای راحتی خواننده محترم خلاصه پاسخ را در همین آغاز بحث بیان می‌کنیم؛ مشروط بر این که خواننده، بدون پیش‌داوری، نوشته را به پایان برساند و قراین انباشته شده بر ادعاهای نگارنده را با دقت نظاره کند.

پرسش فوق ترکیبی از دو پرسش است که دو پاسخ جداگانه می‌طلبد.

در پاسخ پرسش نخست می‌توان گفت که یزید تلاش وافر برای ترور امام علیه السلام انجام داد ولی برنامه‌ریزی‌های دقیق امام علیه السلام مانع از انجام مقاصد و خواست‌های یزید می‌گشت.

در پاسخ پرسش دوم نیز می‌توان گفت که محبوبیت امام علیه السلام در بین اهل کوفه و متمایل بودن دل‌های آنان به سوی او و اجتناب هر یک از رویارویی جدی برای کشتن وی نقش مهمی در قتل فجیع امام علیه السلام داشت.

روشن شدن پاسخ‌ها نیازمند توضیح فراوانی است که - ان شاء الله - بیان خواهد شد.

پاسخ تفصیلی

حکومت‌ها معمولاً تلاش می‌کنند مخالفان خود را از سر راه بردارند و کمتر به فکر می‌افتند که آنان را به موافق تبدیل کنند یا با آنان کنار بیایند و به آنان آزادی‌های لازم را اعطا کنند، زیرا وقتی قدرت از در وارد شد عقل از پنجره می‌گریزد.

تنها پیامبر اکرم ﷺ است که در می یابد که باید بین شرک و مشرک تفاوت قایل شد و هدف نابودی شرک است نه مشرک، و با نابودی شرک است که مشرک دیروزی به موحد امروزی تبدیل می گردد ولی با نابودی شخص مشرک، تنها یک فرد از افراد انسانی کم می شود نه این که به موحدان افزوده گردد. به همین جهت پیامبر ﷺ تا آخرین لحظه تلاش می کرد که مخالفان و مشرکان به موافقان و مسلمانان تبدیل شوند و درصدد ریشه کنی شرک بود، نه ریشه کنی مشرک.

حکومت های پس از رسول خدا ﷺ چون چنین درک عمیقی نداشتند به جای تبدیل مخالف به موافق، فکر حذف فیزیکی مخالف را در سر پروراندند.

از نمونه های مهم می توان به ترور حضرت علی علیه السلام به دست خالد بن ولید با برنامه ریزی ابوبکر و عمر اشاره نمود؛ هر چند ابوبکر در نماز متوجه اشتباه خود شد و فهمید که ترور علنی حضرت علی علیه السلام در مسجد و پس از نماز، ممکن است او را با خطر جدی مواجه سازد و از این کار اجتناب ورزید. ابوبکر با خالد وعده کرده بود که پس از سلام نماز، وی، حضرت علی علیه السلام را ترور کند ولی قبل از سلام دادن نماز گفت: «یا خالد لا تفعل ما امرتک به»^۱؛ ای خالد آنچه را به تو دستور داده بودم انجام نده. حضرت علی علیه السلام نیز متوجه شد که حکومت مداران برای حفظ موقعیت خویش از هیچ کاری، حتی کشتن آن حضرت، که مبارزترین فرد مسلمان و آگاهترین فرد به احکام دین بود ابا ندارند، از حکومت و حواشی آن به کلی کناره گیری کرد و به کار حفر چاه و پرورش درخت خرما مشغول شد.

دیگر مخالفی که چند بار نقشه ترورش ریخته شد تا سرانجام نیز ترور شد، سعد بن عباده بود. او که رقیب جدی ابوبکر و عمر به شمار می رفت و در سقیفه، قبل از ورود ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح، بیشترین شانس خلیفه شدن را داشت، پس از بیعت اولیه اهل سقیفه با ابوبکر، چیزی نمانده بود که زیر دست و پا لگدمال شود و عمر نیز مشوق مردم در لگدمال کردن او بود که او نیز از این واقعه جان سالم به در برد.^۲

سعد بن عباد، برخلاف حضرت علی علیه السلام، همه چیز را کاملاً برای مشتاقان حکومت خالی نکرد، و چون کشتن علنی او به صلاح نبود سرانجام مخفیانه ترور شد و کشته شدنش به جتّیان منتسب گشت! تا ساحت مقدس خلافت، از این گونه خطاهای بسیار بزرگ، مطهر و پاک بماند.

گاهی هم ترورها علنی انجام می شد تا دیگران عبرت بگیرند، همچون «فجائه» که در بقیع آتش زده شد تا دیگر مردان از عاقبت کارشان با خبر شوند و دیگر هیچ کس جرأت نکند مانند او با نیرنگ خود را در صفوف مسلمانان جا زند و برای دفاع از اسلام اسلحه دریافت کند و سپس به گردنه زنی مشغول گردد. البته عکس العمل این کار چنان گریبانگر خلیفه شد که در آخر عمر از این کار ابراز ندامت و پشیمانی کرد.^۱ از طرفی مسلمانانی که در معرض جوخه های ترور بودند روز به روز آب دیده تر می شدند و راه هایی را طی می کردند که از تیریس ترور به دور باشند.

حضرت علی علیه السلام نه تنها با اشتغال به کشاورزی خود را از لیست افراد مستحق ترور خارج ساخت بلکه با این کار به دیگران نیز راه نجات و راه فرار می آموخت. حتی او به شیعیانش که ممکن بود پس از وی به دست معاویه و امثال او گرفتار شوند پیشنهاد کرد که حاضر شوند حتی به علی علیه السلام دشنام دهند و خود را از خطرات برهانند.^۲

امام حسین علیه السلام به عنوان فردی که صرف نظر از امامت و علم لدنی، سابقه ای شصت ساله در اسلام داشت، از همه توطئه ها و راه های خنثی سازی آنها با خبر بود و به همین جهت امکان نداشت به راحتی ترور شود.

وقتی خبر مرگ معاویه توسط پیک حکومتی به حاکم مدینه رسید و در ضمن آن از خلافت یزید و لزوم بیعت گیری از امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر سخن رفته بود، حاکم مدینه، یعنی ولید، با مروان بن حکم، فرماندار سابق مدینه، در همان اولین شب رسیدن نامه مشورت کرد. مروان پیشنهاد کرد که همین شبانه، قبل از پخش شدن خبر مرگ معاویه، این سه نفر را احضار کنند و از آنان بیعت

۱- اسد الغابة، ۴۴۳/۲، مادة سعد بن عباد.
 ۲- مروج الذهب، ۳۰۳/۲.
 ۳- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبة ۵۷.

بگیرد. فرستاده ولید، همان شب امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر را در مسجد النبی صلی الله علیه و آله یافت و گفت: فرماندار شما را می خواهد. عبدالله بن زبیر از این که در آن وقت شب به فرمانداری احضار می شد و حشت کرد ولی امام علیه السلام به او فرمود: «اری آن طاعتهم قد هلك»^۱؛ به نظرم طاعویشان (معاویه) هلاک شده است و ما را برای گرفتن بیعت احضار کرده اند. سپس امام علیه السلام با سی تن از خویشان و اصحابش به سوی فرمانداری حرکت کرد، تا آنان بیرون آن جا آماده باشند و در صورت لزوم وارد شوند.^۲

همین قطعه از تاریخ، ظرافت، زیرکی و تیزبینی امام حسین علیه السلام را نشان می دهد. امام ضمن دلداری ابن زبیر، تحلیلی واقعی از امور حکومتی بیان می نماید و می فرماید که معاویه مُرده و ما را برای بیعت احضار کرده اند. در بُعد عملی نیز بی مهابا به فرمانداری نمی رود بلکه سی تن از اصحاب و خویشان را به همراه می برد تا از ترور مصون بماند و یا به زور از او بیعت گرفته نشود. از سوی دیگر، از حرکت های داغ احساسی زودگذر، نظیر اشغال فرمانداری، اخراج فرماندار و... یا امثال این امور اجتناب می ورزد. برای امام علیه السلام روشن است که نه جو مدینه آماده این گونه کارهاست و نه با مُردن یک نفر حکومت متزلزل می شود و نه این که کارهای اربابی مفید است.

امام علیه السلام در فرمانداری با همان زیرکی خاص خود، به ولید می گوید:

بیعت کردن من در نیمه شب و دور از چشم مردمان چه فایده ای دارد، شما هم به این بیعت رضایت نمی دهید.

و با این کلمات ولید را از تصمیم خود منصرف می کند؛ به گونه ای که امام را در این سخن تحسین می نماید.

امام نه هراسی به دل راه داد، نه شبانه فرار کرد و نه به بیعت تن داد. اما مروان با این که نمک پروده امام حسین علیه السلام بود^۳ به جای نمک شناسی و رعایت حریم امام

۱- نهج البلاغه، خطبه ۷۳، مقدمه خطبه که مرحوم سیدرضی نقل کرده بر مطلب مطرح شده دلالت دارد.

۲- مومنه کلمات امام حسین علیه السلام، ۲۷۸/۲۷۹؛ سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا، ص ۱۳.

۳- پس از جنگ جمل، امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام نزد پدرشان حضرت علی علیه السلام شفاعت کردند تا

حسین علیه السلام به ولید گفت: به خدا سوگند، اگر اکنون از دست خلاصی یابد دیگر به این راحتی و بدون کشت و کشتار بر او دست نمی‌یابی، او را زندان کن، تا فردا در حضور مردم بیعت کند.

امام از جاجست و فرمود: «یابن الزرقاء أنت تقتلنی أم هو؟ کذبت والله و أئمت»^۱ مراد حضرت یا این است که: «اگر خواست مرا حبس کند و امتناع کردم تو مرا می‌کُشی یا او؟» و یا این است که: «اگر مرا حبس کرد و فردا در حضور جمع بیعت نکردم تو حکم قتل مرا صادر می‌کنی یا او؟» و یا درصدد پیدا کردن حس استقلال طلبی ولید است که: «ای ولید! بالاخره پیرامون کار من، تو که حاکم هستی تصمیم‌گیرنده‌ای یا مروان؟» و بالاخره این که: «گناه کشتن من و مسؤولیتش را چه کسی قبول می‌کند؟»

به هر حال، آنچه مهم است این است که مسأله تصمیم به کشتن حضرت در آن شب و یا فردای آن، در صورت بیعت نکردن مسأله‌ای جدی بوده است. حتی از برخی نقل‌های تاریخی به دست می‌آید که کلمات تندتری نیز بین امام علیه السلام و ولید بن مروان رد و بدل شده است و حتی امام فرموده:

ای امیر، ما اهل بیت نبوتیم و معدن رسالت و محل رفت و آمد ملایکه و... و یزید شرابخوار، انسان‌کش و... می‌باشد و کسی چون من با کسی چون او بیعت نمی‌کند.^۲

و چون کلمات تند و با صدای بلند بین آنان رد و بدل می‌شود، یاران حضرت درصدد ورود به جلسه و کشیدن اسلحه بر می‌آیند که امام فوراً نزد آنان می‌رود و سرانجام همه به منازلشان بر می‌گردند.^۳

از آنچه گذشت معلوم شد که نه تنها امام علیه السلام احتیاط را رعایت کرد تا ترور نشود، احتیاط جانب دیگر را نیز رعایت کرد تا یارانش به جلسه وارد نشوند و به فرماندار یا

۱- آن حضرت مروان را نکشد.

۱- موسوعه کلمات امام حسین علیه السلام، ص ۲۸۲؛ ارشاد ۳۳/۲.

۲- موسوعه کلمات امام حسین علیه السلام، ص ۲۸۳؛ بحار الانوار ۳۲۵/۴۴.

۳- موسوعه کلمات امام حسین علیه السلام، ص ۲۸۳.

مروان و یاد دیگران آسیبی نرسانند.

اهتمام حکومت یزید به ترور امام حسین علیه السلام

آنچه از این مختصر روشن شد این که حکومت یزید، اهتمام جدی به ترور امام حسین علیه السلام داشت، زیرا:

۱- به ولید، فرماندار مدینه، نوشت:

«خذ الحسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر اخذاً شدیداً لیس فیہ رخصته حتی یبایعوا»؛ در بیعت گرفتن از حسین، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر شدت عمل به خرج بده و در این رابطه هیچ رخصت و فرصتی به آنان مده.^۱

۲- وقتی امام علیه السلام تصمیم گرفت به مجلس ولید رود عبدالله بن زبیر به او گفت: من می ترسم که تو را حبس کنند و از تو دست بردارند تا بیعت کنی یا تو را بکشند.^۲

۳- امام علیه السلام احتمال مطرح شده از سوی ابن زبیر را رد نکرد و در مقام چاره جویی فرمود:

من تنهایی به آن مجلس وارد نمی شوم.^۳

۴- امام علیه السلام سی نفر از خویشان، یاران و خدمتگزاران خود را به همراه برد؛ اگر احتمال خطر نمی داد بردن آن افراد کار لغوی بود.

۵- از همه مهم تر آیه ای است که امام حسین علیه السلام هنگام خروج از مدینه آن را تلاوت کرد:

﴿فَحَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۴

این آیه مربوط به قصه حضرت موسی علیه السلام است که پس از دفاع از شخص سبطی (بنی اسرائیل) و به قتل رساندن شخص قبطی مورد تعقیب حکومت فرعون قرار

۱- سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا، ص ۱۳، ۲- موسوعه کلمات امام حسین علیه السلام، ص ۲۷۹.

۴- قصص / ۲۱.

۳- همان، ص ۳.

۵- قصص / ۲۹۹.

گرفت و به همین جهت ترسان و نگران از شهر بیرون رفت و در حال بیرون رفتن می‌فرمود: «پروردگارا، مرا از گروه ستمگران نجات بده.»
این که امام علیه السلام نیز همین آیه را تلاوت می‌کند برای نشان دادن شرایط بحرانی خود به دیگران است تا در طول تاریخ معلوم گردد امام علیه السلام به دلخواه خود و در شرایط عادی مدینه را رها نکرده است.

حرکت امام حسین علیه السلام به سوی مکه

بالاخره امام علیه السلام تصمیم حرکت به سوی مکه گرفت و دوستان و یارانش نیز با این تصمیم موافق بودند چون اولاً تا آن زمان خبر بیعت نکردن حضرت به نواحی مختلف می‌رسید و عکس‌العمل آنان روشن می‌گشت؛ ثانیاً چون مکه حرم امن الهی بود احتمال ترور حضرت در مکه، کمتر از جاهای دیگر بود؛ ثالثاً چون ماه رجب، ماه حرام بود و ماه‌های حرام نیز همچون حرم در نزد عرب‌ها احترام داشت فرصتی به حضرت می‌داد که به تهیه لوازم سفر بپردازد.

با تمام شدن ماه رجب حضرت مُحرم شد و در مصونیت احرام قرار گرفت.

لازم به یادآوری است که احترام حرم، احرام و ماه‌های حرام قبل از این که اسلامی باشد عربی بود و عرب‌ها از هر دین و عقیده، حتی مشرکان، احترام ماه‌های حرام و حرم را داشتند. بنابراین احتمال خطر برای امام حسین علیه السلام در سفر به مکه به مراتب کمتر از خطرهای احتمالی ماندن در مدینه یا سفر به جاهای دیگر بود؛ خصوصاً این که زایر مکه بلافاصله پس از خروج از مدینه مُحرم می‌شود و نفس مُحرم شدن نیز، خود، مصونیت خاصی ایجاد می‌کند.

بالاخره اگر امام در مدینه می‌ماند، از دست مزدوران حکومت، مروانیان و... نیروهای احتمالی اعزامی یزید مصونیتی نداشت، ولی با خارج شدن از مدینه، مصونیت احرام را داشت و پس از ورود به حرم مصونیت حرم را نیز داشت.

امام علیه السلام در مدت حضورش در مدینه مصونیت ماه‌های حرام را داشت و در این مدت وسایل سفر به سوی مکه را تهیه کرد. با نزدیک شدن ماه شعبان و اتمام ماه حرام، حضرت، در مسجد شجره محرم شد و از مصونیت احرام برخوردار گردید.

بنابراین انتخاب امام حسین علیه السلام انتخابی صحیح و بلکه بهترین انتخاب بود. در این قسمت هیچ کس به امام پیشنهاد دیگری نداد، جز مزدوران حکومت که پیشنهاد سازش می دادند.

از احتیاط‌های امام علیه السلام این بود که به محمد حنفیه فرمود:

در مدینه بمان و دیده بان من باش و هیچ یک از امور آنان را بر من مخفی مساز.^۱

این جمله نشان می دهد که حضرت احتمال می داده آنان توطئه کنند و کاروان دیگری به قصد مکه و انجام عمره به راه بیندازند و در مسیر مدینه - مکه به حضرت آسیبی برسانند، یا گروهی تروریست حرفه ای را به کار گمارند و یا توطئه های دیگری بنمایند که امام علیه السلام باید از آنها آگاهی یابد.

حضرت سپس وصیت خود را نوشت و نزد محمد حنفیه گذاشت و در آن شهادت به یگانگی خدا، شهادت به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اعتقاد به معاد را مطرح ساخت و بعد از آن هدف از حرکت خود را بیان نمود و فرمود که حرکتش به خاطر طغیان و سرکشی یا خوشگذرانی و یا ظلم و فساد نیست بلکه هدفش اصلاح امت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و همچنین اعلام کرد که سیره و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام را در پیش می گیرد.^۲

حضرت با این کار در صدد بود جلوی توطئه های احتمالی، از قبیل اتهام خارجی بودن را از خود بزدايد، زیرا خوارج نیز علیه حکومت ها قیام می کرده اند ولی سیره آنان سیره نبوی و علوی نبود، بلکه مظلومان را می کُشتند، کارهای خشونت آمیز می کردند و همه از آنان متنفر بودند. به همین جهت حضرت خط سیر حرکت خود را کاملاً مشخص کرد تا معلوم شود نه جزء آنان است نه با آنان، و نه هم هدف و هم روش با آنان.

حضرت با این وصیت حرکت خود را، هم در زمان خودش و هم در دوران های بعدی، از خطرات حفظ نمود، زیرا ممکن بود در همان زمان، حکومت مداران با

تبلیغ فراوان حضرت را به عنوان فردی از خوارج معرفی کنند و همراهان ایشان را نیز از خوارج قلمداد نمایند و در چنین حالی مبارزه با حضرت، راحت تر می‌شد و چون مردم از خوارج ضربه‌های زیادی دیده بودند و آنان جنایات بی‌شماری کرده بودند، احتمال این که گروه‌هایی از مردم داوطلب شوند که حضرت و کاروانش را مورد هجوم قرار دهند زیاد بود. حضرت با نوشتن وصیت و اعلام آن، از چنین توطئه احتمالی پیش‌گیری کرد؛ همان گونه که با همین وصیت از منحرف شدن نهضت پس از شهادتش نیز جلوگیری نمود.

در مرحله حرکت از مدینه به مکه نیز امکان ترور حضرت، از حکومت بنی امیه گرفته شد، زیرا:

۱- خواندن آیه «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ...» و با خبر شدن مردم از آن، خودش یکی از عوامل جلوگیری از ترور بود، زیرا ترورها معمولاً مخفیانه انجام می‌شود و حضرت با اعلام خوف و نگرانی خود احتمال ترور شدن خودش را مطرح ساخت.

۲- استفاده از امنیت حَرَم و احرام، حضرت را تا حدودی از ترور بیمه نمود، زیرا اکثر اعراب برای حَرَم و احرام، احترام قایل بودند و پیدا کردن فرد بی‌دین و هتاک‌ی که امام علیه السلام را ترور کند به آسانی ممکن نبود.

۳- محمد حنفیه خطرهای احتمالی را به امام گوشزد می‌کرد و در ترور نشدن امام علیه السلام مؤثر بود. پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بنابراین اگرچه ما قراین و شواهدی از طرف امویان مبنی بر قصدشان برای ترور امام علیه السلام در راه مدینه - مکه نداریم ولی از اقدامات امام علیه السلام روشن می‌شود که امام علیه السلام احتمال ترور می‌داده است و به همین جهت پیشگیری‌های خاصی را انجام داده است.

همان گونه که در آغاز بحث بیان شد؛ اولاً حکومت‌ها معمولاً کارهای سیاسی، امنیتی خود را مخفی می‌سازند، خصوصاً مسأله ترور امام علیه السلام که یگانه فرزند باقی مانده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دارای محبوبیت زیادی در بین مردم بود، بنابراین اگر برنامه‌ای برای ترور او بوده حتماً بسیار مخفی و حساب شده بوده است.

ثانیاً دوران حکومت یزید و پس از آن تا حدود سی سال سیاه‌ترین دوران تاریخ

است و در این دوران سیاه یزیدیان هر چه توانستند جنایت مرتکب شدند و به همان میزان آثار جرمشان را مخفی ساختند، پس نباید انتظار داشت به راحتی تدارک تصمیم بر ترور حضرت، در این مسیر به دست آید.

ثالثاً خانواده‌هایی که در سفر مدینه تا مکه همراه حضرت اباعبدالله علیه السلام بودند تمام یا بیشتر مردانشان به شهادت رسیدند و زانانشان به مصیبت اسارت گرفتار شدند و آن قدر خبر و حادثه برای گفتن داشتند که تحرکات مذبحخانه ترور نافرجام در مقابل آن بسیار کم اهمیت بوده است. بنابراین اگر آنان فرصتی می‌یافتند وقایع عاشورا را توضیح می‌دادند و مجالی برای بیان برنامه‌های ترور در راه مدینه تا مکه نداشتند.

به این دلایل، اخباری از ترور در این مسیر در دست نداریم ولی قراین ذکر شده برای احتمال ترور کافی و اقدامات امام علیه السلام برای پیشگیری از آن شایان اهمیت و دقت است.

حضور در مکه

در مکه اشخاص زیادی با امام حسین علیه السلام رفت و آمد و صحبت کردند. آنان از پیش‌گویی‌هایی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بودند و امثال آن سخن‌های فراوانی به میان آوردند. از جمله این افراد عبدالله بن عمر بود که به همراه عبدالله بن عباس نزد حضرت رفت و از هر دری سخن گفت و بالاخره به امام علیه السلام پیشنهاد کرد که به مدینه برگردد و در منزل بنشیند و از آن خارج نشود و بیعت نیز نکند. حضرت در جواب فرمود:

آنان مرا رها نخواهند کرد تا هنگامی که از روی اکراه بیعت کنم و با مرا به قتل برسانند.^۱

و پس از سخنان زیاد دیگری رو به ابن عباس کرد و با او نیز سخنان فراوانی گفت؛ از جمله این که:

من در این حرم می‌مانم و آن را وطن خویش می‌گیرم تا هنگامی که
اهل آن مرا دوست بدارند و مرا یاری کنند اما هرگاه مرا خوار کردند،
دیگران را به جای آنان بر می‌گزینم.^۱

از این سخنان پیداست که امام علیه السلام برای حفظ جان خویش، بسیار اهمیت قایل
بوده و این طور نبوده که راضی باشد خود را به راحتی به گشتن بدهد. بر همین اساس
بازگشت به مدینه را که احتمال خطر در آن وجود داشت نپذیرفت و حضور در مکه
را که حرم امن است برگزید؛ آن هم تا وقتی که مردم از او دفاع کنند و او را
دوست بدارند.

بنابراین با وجود هدف مقدسی نظیر بیعت نکردن با یزید و یا مبارزهٔ بی‌امان با
حکومت او، باعث نمی‌شود که حضرت حاضر باشد به راحتی در این راه جان ببازد،
بلکه تمام تلاش حضرت این است که در عین پیش بردن هدف و بیعت نکردن با
یزید، خودش سالم بماند و آسیبی را متحمل نشود. در واقع حفظ نفس برای
حضرت یک استراتژی جدی بوده است.

چرا حرکت به سوی کوفه؟

امام علیه السلام مانند هر انسان عاقل دیگری بر حفظ جان خویش و خانواده و یارانش
اهتمام خاصی داشت ولی آنچه مهم است این که امام علیه السلام بین محافظت از جان
خویش و اهل بیتش با دفاع از راه و مسیر صحیح و حرکت به سوی هدف،
ناسازگاری نمی‌دید. از یک سو بیعت نمی‌کرد و از سوی دیگر از مدینه بیرون
می‌آمد تا ترور نشود، خویشانش آزار نبینند و خیر فعالیتش به سایر مسلمانان برسد و
به یاری او برخیزند و...

پرسش این است که چرا حضرت وقتی در مکه احساس ناامنی کرد به سوی کوفه
حرکت نمود؟ مگر حضرت، سابقهٔ آنان در یاری رساندن به پدرش، حضرت
علی علیه السلام را از یاد برده بود؟ مگر سخنان حضرت علی علیه السلام در مذمت کوفیان به گوشش

نخورده بود؟ مگر ملاقات کنندگان با او، هر یک گوشزد نکردند که این مسیر خطرناک است؟ مگر به او گفته نشد که پناه بردن به کوه‌ها و بیابان‌ها برای جان حضرت امنیت بهتری ایجاد می‌کند؟

به هر حال، مسألهٔ اصلی این است که اگر امام علیه السلام برای حفظ جان خویش اهمیت ویژه‌ای قایل بود باید مسیر دیگری غیر از کوفه را انتخاب می‌نمود و همین انتخاب نشان می‌دهد که حضرت، خواهان کشته شدن خود و اسارت زن و فرزندش بوده است. پاسخ این است که اتفاقاً امام برای پی‌گیری هدف و همچنین حفظ جان خویش و یارانش تا حد امکان، کوفه را برگزید و به عبارت دیگر کوفه بهترین گزینه‌ای بود که حضرت می‌توانست برگزیند، تا در عین پیشبرد هدف، جان خود را نیز حفظ کند.

اگر حضرت، سر به کوه و بیابان می‌گذاشت یا به شهر و روستای دوردستی می‌رفت، بیعت نکرده بود ولی با مخفی ساختن خود و دوری از مرکز، عملاً سد را از جلوی راه یزید برداشته بود، زیرا هدف از بیعت گرفتن از امام حسین علیه السلام چیزی جز مخالفت نکردن حضرت با حکومت یزید و ظلم و فحشای او نبود. به هر حال، وقتی شخصی با حکومتی بیعت می‌کند، در واقع، حمایت خویش از حکومت و حمایت حکومت از خویش را امضا می‌کند، و وقتی دو گروه با هم قرار متارکهٔ جنگ می‌گذارند، هر یک از تعرض دیگری در امان می‌ماند. رفتن امام حسین علیه السلام به کوه‌ها و شهرهای دور، عملاً متارکهٔ نزاع است. او با این کار اگر چه حمایتی از حکومت نمی‌کند، حمایتی نیز از حکومت انتظار ندارد.

همة اینها اموری است که حکومت اموی خواهان آن بود؛ یعنی یزید می‌خواست کسی مزاحم حکومتش نشود و امام علیه السلام با رفتن به شهرهای دوردست و کوه‌ها، در عمل، عدم مزاحمت خود را اعلام می‌کرد و این برای یزید خوشحال‌کننده بود؛ تازه می‌توانست در فرصت مناسب در همان بیابان‌ها نیز حضرت را از پای درآورد و هیچ کس هم با خبر نشود.

حرکت به سوی شهرهای بزرگی که از مرکز دور بود، نظیر یمن، خراسان یا... نیز با چندین اشکال مواجه بود:

اولاً معلوم نبود استقبال چندانی از امام علیه السلام صورت بگیرد، زیرا یمنی‌ها گرچه

دوستدار حضرت علی علیه السلام بودند و از قضاوت هایش در زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را به آن مناطق گسیل داشت خوشحال بودند ولی در دوران طولانی حکومت خلفای سه گانه و مدت زمان حکومت معاویه، تبلیغی از حضرت علی علیه السلام و اولادش نشده بود بلکه تبلیغات منفی فراوانی علیه حضرت و فرزندان او صورت گرفته بود. اساساً یمنی ها از زیر و بم امور سیاسی آگاهی نداشتند. به همین جهت، هیچ یک از آنان نامه ای نوشت تا از امام علیه السلام یا از اهل مدینه پرسد که با یزید بیعت کنیم یا خیر؟ و هیچ یک از آنان از حرکت امام به مکه آگاه نشد و نامه ای در حمایت از ایشان یا دعوت از ایشان ننوشت. آنان در واقع، از حکومت و سیاست به دور و به زندگی روزمره خود مشغول بودند. حتی فرماندار یمن کاروانی از حله های یمنی و اشیای قیمتی تهیه دید و به سوی شام گسیل داشت که امام علیه السلام آن را مصادره کرد^۱ و این نشان می دهد که آنان همچون گذشته طرفدار حکومت بوده اند. بنابراین رفتن به سوی آنان هیچ اثر مثبتی نمی داشت و هیچ دلیلی یافت نمی شود که آنان، همه یا دست کم اکثریت شان، به حمایت از امام علیه السلام بر می خاستند و بر فرض که چنین بود و آنان همه از حکومت مرکزی سر می بیچیدند و امام حسین علیه السلام با کمک آنان حکومتی تشکیل می داد، باز به حکومت مرکزی ضربه چندانی متوجه نمی شد چون خود امام حسین علیه السلام می دانست با حکومت یک ایالت دوردست نمی توان با حکومت مرکزی مبارزه کرد و پدرش حضرت علی علیه السلام در اواخر عمر و برادرش در چند ماه حکومتش با این که علاوه بر یمن شهرهای کوفه، بصره، مکه، مدینه، طائف، تمام ایران فعلی و... را داشتند ولی مجموعه رزمندگان این شهرها - به علل مختلف - توان مقابله با لشکر شام را نداشتند و به همین جهت امام حسین علیه السلام قبول کرد که حکومت را موقتاً به معاویه واگذار کند. اکنون نیز یک ایالت چون یمن در برابر حکومت پهناور، حيله گر و مقتدر مرکزی کاری از پیش نمی برد.

خلاصه، رفتن به یمن، نه حمایت ابتدایی از امام علیه السلام را تضمین می کرد و نه حمایت های بعدی را و بر فرض حمایت کامل یمنی ها از حضرت، تضعیفی در

حکومت شامیان بر سایر مناطق به وجود نمی‌آمد و این امر بسان جدا شدن یک ایالت مرزی از حکومت مرکزی قلمداد می‌شد. در واقع، امام با سفر به یمن نه در راه هدفش گام برداشته بود و نه برای سلامت خود و فرزندانش تضمین داشت.

حرکت به سوی سایر شهرها، نظیر بصره، مصر یا شهرهای ایران نیز همین گونه بود و تازه از هیچ شهری نامه‌ای به امام علیه السلام نرسیده و اعلام آمادگی و یاری نشده بود و شاید مردم سایر شهرها آن قدر به مسایل سیاسی بی‌اعتنا بوده یا در جهل و بی‌خبری به سر می‌برده‌اند که تفاوتی بین حکومت معاویه و یزید نمی‌دیده‌اند و از روی جهالت و یا به جهت تبلیغات فراوان، هر دو را جانشین به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانسته‌اند.

علاوه بر اینها، کوفه یک شهر استثنایی بود که هیچ شهری در آن دوره همانند آن یافت نمی‌شد. کوفه یک شهرک نظامی نو بنیاد بود که در زمان خلیفه دوم بنا نهاده شده بود و افراد آن را رزمندگان طوایف و قبایل مختلف تشکیل می‌دادند. همه قبایل از همه شهرها در آن جا خانه و مسکن داشتند و در واقع رزمندگان اسلام در شهر کوفه متمرکز بودند.

اگر رزمندگان یک ملت که در یک شهرک نظامی یا در یک پادگان بسیار بزرگ مستقرند، از فردی سیاسی و مبارز و مخالف حکومت مرکزی دعوت کنند و بر فرض مردم شهرهای دیگر نیز دعوت‌هایی انجام دهند، راه عاقلانه، انتخاب کدام طرف است؟

هر عقل سلیمی می‌گوید مردم شهرهای دیگر اگر هم بخواهند از امام علیه السلام دفاع کنند، امکانات دفاعی ندارند و افرادشان نظامی نیستند ولی کوفه قدرت دفاعی و نیروی آن را داشت.

اما این که در زمان حضرت علی علیه السلام یا زمان امام حسن علیه السلام مردم کوفه کم‌کاری کردند، آن کم‌کاری به خاطر بی‌علاقگی به امام علیه السلام یا بی‌دینی نبود، بلکه جنگ‌های مستمر آنان را خسته و مانده کرده بود. ولی اکنون هیچ دلیلی وجود نداشت که پس از بیست سال باز نخواهند بجنگند، به ویژه که در طول این بیست سال انواع آزارها و شکنجه‌ها را از سوی حکومت شام لمس کرده بودند و به دنبال منجی می‌گشتند.

بنابراین بهترین گزینه‌ای که امام علیه السلام می‌توانست انتخاب کند و انتخاب کرد، کوفه بود. این توهم که اگر امام علیه السلام به کوفه نمی‌رفت و یا اگر به کوفه می‌رفت و مردم کوفه از او حمایت می‌کردند از دست حکومت یزید نجات پیدا می‌کرد و کشته نمی‌شد بی‌جاست. زیرا از بحث‌های گذشته روشن شد که سفر به جاهای دیگری - جز کوفه - با هدف امام که بیعت نکردن و اعلام نارضایتی از وضع موجود بوده ناسازگاری نداشت و افزون بر آن هیچ تضمینی هم برای دفاع از هدف یا زنده ماندن حضرت و خانواده‌اش نیز نبود.

اگر امام علیه السلام به کوفه می‌رسید و کوفیان از او حمایت می‌کردند - گرچه وضع خیلی تفاوت می‌کرد - باز معلوم نبود که امام علیه السلام به دست حکومت یزیدیان گرفتار نشود و آنان او را ترور نکنند یا با جنگی تمام عیار، تمامی رزمندگان کوفه و از جمله امام علیه السلام را به شهادت نرسانند.

به عبارت دیگر، زمانی که حکومت معاویه، مستقر و تثبیت نشده بود و تازه از امام علی علیه السلام سرپیچی کرده بود توانست بیست ماه مقابل حضرت علی علیه السلام بجنگد و با هر حمله‌ای جنگ را به نفع خود پایان دهد. این در حالی بود که همه شهرهای مصر، بصره، کوفه، عراق عجم، مکه، مدینه، یمن، خراسان، فارس و... زیر نظر حکومت حضرت علی علیه السلام بود. اینک پس از بیست سال که معاویه، علاوه بر شهرهای شام و توابعش، تمامی ایالات را تحت سیطره خود داشت و در هر جا با تبلیغ، پول، تزویر و زور تمام یا عده زیادی را فریب داده و از همه برای یزید بیعت گرفته و چون احساس خطر می‌کرده لشکریان زیادی را مجهز کرده است، در چنین شرایطی، مسلماً پس از ورود امام علیه السلام به شهر کوفه لشکر شام حرکت می‌کرد و کوفه را محاصره می‌نمود و کوفیان را تماماً سرکوب می‌کرد. همان گونه که پس از شهادت امام حسین علیه السلام و پشیمان شدن مردم کوفه و تشکیل گروه توأین در اندک زمانی از لشکر شام شکست خورده و کشته و تارومار شدند.

بنابراین امام علیه السلام نه تنها از طریق پیش‌گویی‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خواب‌هایی که خود حضرت می‌دید یقین به شهادت خود و اسارت زن و فرزندش داشت، بلکه از طریق عادی و تحلیل سیاسی نیز به همین نتیجه می‌رسید.

گزینه بهتری هم وجود نداشت و چاره‌ای نبود مگر این که با یزید بیعت می‌کرد. تازه، ذلت‌های عبدالله بن عمر نشان می‌دهد که بیعت نیز سلامت کامل حضرت را تضمین نمی‌کرد.

بنابراین نمی‌توان و نباید حرکت امام حسین علیه السلام را دارای دو جنبه باطن و ظاهر که هر یک مخالف دیگری هستند تفسیر کرد. نمی‌توان گفت که او در ظاهر همانند موسی علیه السلام عمل می‌کرد و در باطن همانند خضر؛ باطن کارها را بر اساس علم غیب عمل می‌نمود و ظاهر کارها را بر اساس ظاهر حال. خیر، او با تحلیل دقیق مسایل به همان چیزی می‌رسید که در خواب می‌دید یا از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام خبردار شده بود و اگر خوابی هم نمی‌دید یا پیش‌گویی نیز وجود نداشت باز همین اقدامات را انجام می‌داد زیرا که عقل سلیم و تحلیل‌گرش او را این‌گونه راهنمایی می‌کرد.

پس حرکت به سوی کوفه به معنای تسلیم مرگ و قتل نبود، بلکه مسیری عاقلانه و بلکه بهترین مسیری بود که می‌بایست انتخاب می‌شد تا احتمال زنده ماندن حضرت را بر اساس محاسبه‌های دقیق عقلی بیشتر می‌نمود و به هدفش که بیعت نکردن با حکومت یزید بود نیز دست می‌یافت.

به عبارت دیگر، در مدینه احتمال ترور وجود داشت، به همین دلیل، حضرت به مکه رفت و حدود چهار ماه از این نگرانی فارغ بود و در این مدت خیر بیعت نکردن و هجرتش به مکه به شهرهای مختلف رسید و اخبار شهرهای مختلف نیز به حضرت رسید.

با نزدیک شدن ایام حج، امام علیه السلام از طریق گزارش‌های مختلف، احساس نمود که گروهی در صدد ترور حضرت، در حال احرام هستند. یزید و عمالش در صدد بودند از امنیت حرم و احرام و ماه‌های حرام، سوء استفاده و امام علیه السلام را در یکی از مشاعر الهی ترور کنند. آنان فکر می‌کردند که از نظر شرعی و عرفی در حرم و در حال احرام حمل سلاح و اظهار آن حرام است و بالطبع یاران حضرت نمی‌توانند گرداگرد حضرت باشند و از او مراقبت کنند. از سوی دیگر، کثرت جمعیت در ایام حج مجال مراقبت ویژه را از همگان می‌گیرد و در چنین شرایطی، ترور شدن حضرت، توسط

افراد فاسق و لایابالی و مزدور شام بسیار راحت بود. به همین جهت حضرت مجبور شد مکه را رها کند و به سوی جایی که احتمال رسیدن به هدفش بیشتر و احتمال ترور شدنش کمتر باشد حرکت نماید، آن مکان جایی جز کوفه نبود.

خطر رفتن به جاهای دیگر به مراتب از خطر رفتن به کوفه بیشتر بود. کوفه نیز خالی از خطر نبود و حضرت خودش این را می دانست و دیگران نیز به او یادآوری کردند اما این نکته نیز نباید مخفی بماند که رفتن به کوفه برای حکومت یزید ناخوش آیند بود. به همین جهت، فرماندار مکه، به هر وسیله تلاش می کرد که از خارج شدن امام از مکه و رفتنش به سوی کوفه جلوگیری کند.

همین که امام علیه السلام از مکه خارج شد یحیی بن سعید، به همراه گروهی، از سوی برادرش، عمرو بن سعید، فرماندار مکه، مأموریت یافت که امام را بگیرد و او را به مکه برگرداند و حتی تازیانه هایی نیز بینشان رد و بدل شد.

از سوی دیگر، عبدالله بن جعفر، شوهر زینب، که محبتش نسبت به امام علیه السلام بر کسی پوشیده نیست، دو فرزندش را با نامه ای به سوی امام علیه السلام گسیل داشت و او را دعوت به برگشتن به شهر مکه کرد و از امام خواست تا در رفتن به کوفه عجله نکند تا او نیز به امام برسد و فوراً خودش را به عمرو بن سعید رساند و از او برای امام علیه السلام امان نامه خواست. عمرو که منتظر چنین فرصتی بود و خودش خواهان برگشتن امام بود به عبدالله گفت: «هر چه خواستی بنویس و بیاور تا امضا کنم». عبدالله نیز نامه ای نوشت و در آن کمال احترام و وعده احسان و پاداش و هدیه و امان به امام علیه السلام داد و برای اطمینان پیدا کردن امام علیه السلام از عمرو خواست که برادرش یحیی را نیز به همراه او بفرستد و او نیز چنین کرد. آنان خدمت امام رسیدند، یحیی امان نامه را خواند ولی امام از بازگشت سرباز زد و فرمود:

من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم؛ او مرا به کاری فرمان داد که آن

را انجام می دهم؛ چه به نفعم باشد، چه به ضررم.^۱

عبدالله پرسید: «آن خواب چه بود؟» حضرت فرمود:

۱. همان، ص ۳۳۲؛ سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا، ص ۷۱.

تا حال به کسی نگفتم و تا زنده‌ام به کسی نخواهم گفت.^۱

جلوهای از مظلومیت امام علیه السلام

عبدالله بن جعفر از روی دلسوزی و عشق به امام حسین علیه السلام می‌خواست همان کاری را انجام دهد که فرماندار مکه و برادرش با زور و اجبار در پی انجام آن بودند. مظلومیت امام علیه السلام آن‌گاه ظاهر می‌شود که دوست و دشمن درباره او به یک تحلیل می‌رسند و حضرت نمی‌تواند دست کم دوست و خویشاوند خود را از توطئه پشت پرده آگاه کند.

امان‌نامه از سوی عمرو بن سعید صادر شده، یعنی کسی که شاید مسؤول ترور حضرت بوده است. اگر چنین بوده باشد امام نمی‌توانست آن را علنی سازد و شاید اگر از طرح ترور پرده بر می‌داشت عبدالله نمی‌توانست به راحتی بپذیرد.

دقت در پاسخی که امام به نامه عمرو داده است مسأله را تا حدود زیادی روشن می‌سازد. حضرت در بخشی از پاسخ خود فرموده است:

وعدة امان و احسان و صله داده‌ای، در حالی که بهترین امان، امان خداست و خداوند در قیامت به کسی که در دنیا نترسد، امان نمی‌دهد. از خداوند مسألت داریم که در دنیا ترس از خودش را به ما بدهد تا در آخرت از امانش بهره‌مند شویم. پس اگر از نوشتن نامه نیت صله و احسان داری در دنیا و آخرت جزای خیر یابی.^۲

از جمله «اگر...» معلوم می‌شود که در نیت خیر او شک وجود دارد یا امام یقین دارد که او نیت خیری ندارد و گرنه چرا ابتدا برادرش را مأور کرد تا امام را به زور برگرداند؟ مگر صله و احسان اجباری هم می‌شود؟!

جمله «هر کسی در دنیا از خدا ترسد خداوند در قیامت به او امان ندهد»، تعریض به «عمرو» است که وی ترسی از خدا ندارد و در صدد قتل امام علیه السلام در حال احرام است.

به هر حال، از آنچه گذشت به نظر می‌رسد، امام از توطئه ترور خود کاملاً خیر داشت و حرکتی را شروع کرد که آن ترور محقق نشود ولی افرادی نظیر عبدالله بن جعفر از این موضوع خیر نداشتند و در راهی گام بر می‌داشتند که حکومت خواهان آن بود و امام هم نمی‌توانست آنان را بیش از این آگاه کند.

امام علیه السلام در جواب نامه عبدالله که توسط پسرانش به حضرت رسید، نوشت که: سوگند به خدا، ای پسرعمو، اگر در لانه پرنده‌ای هم مخفی شوم مرا بیرون می‌کشند و می‌کشند. سوگند به خدا، ای پسرعمو، بر من ظلم و تعدی می‌کنند همان گونه که یهود بر روز شنبه تعدی کردند و حرمتش را شکستند.^۱

حال، یا نامه به دست عبدالله نرسید، یا از سوگندهای امام اطمینان پیدا نکرد، یا فکر کرده کسان دیگری غیر از یحیی و عمرو ترور حضرت را عهده‌دار شده‌اند و امان‌نامه این افراد جان امام را حفظ می‌کند.

رؤیا و حقیقت

پرشش: حضرت اباعبدالله علیه السلام در برخی موارد کارهای خود را براساس استدلال و منطق بیان کرده و در برخی موارد به رؤیاهای خود استناد کرده است. این دوگانگی برای چیست؟ آیا این دوگانگی بیانگر آن نیست که کارهای امام علیه السلام ظاهر و باطنی جدای از یکدیگر داشته است؟

پاسخ: از آنچه گذشت آشکار گردید که گاهی حتی خویشان نزدیک و یاران صمیمی نیز از توطئه‌های دشمن بی‌خبرند و راهی را می‌پیمایند که اگر چه واقعاً از روی دلسوزی است، اما مصلحت دشمن در آن است و دشمن با تمام نیرو خواستار آن می‌باشد.

از سوی دیگر، شاید آن گونه که ما امروزه امام معصوم علیه السلام را قبول داریم و قولش را حکایت‌گر حقیقت و واقع و سخنش را حجت می‌دانیم آن زمان این گونه

نبوده است و به همین جهت با این که حضرت، در مقابل عبدالله بن عباس، یا عبدالله بن جعفر، خیر از حوادث آینده می‌دهد و آنان را از وضع آگاه می‌کند آنان نمی‌توانند عمق مطلب را دریابند و یا شاید عشقشان به امام علیه السلام موجب می‌شود که احساساتشان بر عقلشان غلبه کند و با این که می‌دانند حقیقت همان است که امام علیه السلام می‌فرماید و عمل می‌کند ولی از روی احساسات سخن دیگری بر زبان جاری می‌سازند.

به هر حال، در چنین حالتی وقتی امام علیه السلام نمی‌تواند از راه‌های معمولی تفهیم و تفهّم و از راه استدلال آنان را قانع سازد، به راه تعبّد و راهی که آنان آن را قبول دارند تمسّک می‌کند و از خواب‌های خود سخن به میان می‌آورد و مسأله را برایشان به گونه‌ی تعبّدی حل می‌نماید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز، تبلیغ، حکومت، جنگ و روش و منش خود را بر طبق امور عقلی و عقلایی تنظیم می‌کرد و در جنگ و صلح بر همین منوال حرکت می‌نمود و وحی تنها وقتی وارد میدان می‌شد که او یا سایر عاقلان متخیر بودند و باید افقی برتر به رویشان گشوده می‌شد. در چنین مواقعی، چون وظیفه‌ی هدایت و پرورش افراد به عهده‌ی امام است، او تلاش می‌کند از راه‌های عادی و بیان استدلال و تحلیل اوضاع، افراد را پرورش دهد، اما جایی که افراد کوشش ندارند یا بیان برخی امور همانند اسرار نظامی است و موجب می‌شود که امام نتواند برنامه‌ی خود را پیش ببرد از خواب‌هایی که دیده استفاده می‌کند و مردم را با استفاده از آن، هدایت می‌نماید.

پرسش: آیا خواب آن میزان حجّیت دارد که امام علیه السلام خود و فرزندانش را به موجب آن به سوی قتلگاه و مرگ ببرد؟

پاسخ: اولاً رؤیاهای پیامبران و ائمه اطهار صادق‌اند و شیطان، نه در بیداری و نه در خواب، بر آنان مسلط نمی‌شود تا حقایق را برایشان وارونه جلوه دهد. بنابراین اگر خواب دیدند که چیزی واقع شده، حتماً صحیح است و واقع شده و اگر در خواب دیدند که چیزی واقع می‌شود حتماً واقع می‌شود. و حتی آنان وظیفه‌ی مهمی چون

ذبح فرزند را به واسطه خواب انجام می دهند.^۱

البته خواب‌های آنان نیز گاهی نیاز به تأویل دارد، مثلاً امام حسین علیه السلام در شب عاشورا در رؤیا شمر مبتلا به برص را به صورت سگ سیاه و سفید می بیند که بیش از دیگران به حضرت آزار می رساند^۲ و بر همین اساس امام می فرماید یکی از آنان که به من حمله می کنند به مرض پیسی (برص) مبتلا می باشد. یا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکومت بنی امیه را در عالم رؤیا «به شکل بالا رفتن بوزینه‌ها از منبر خود» دید.

همچنین قرار نیست که خواب آنان در اولین فرصت محقق شود، ممکن است در زمان‌های بعدی محقق شود. مثلاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید که وارد مسجد الحرام شده و طواف می کند و... و خواب را به مسلمانان گفت و همه آماده شدند و با احرام به سوی مکه رهسپار شدند ولی آن سال اجازه ورود نیافتند ولی به صلح حدیبیه منجر شد و سال بعد به مکه مشرف شدند.^۳

ثانیاً همان گونه که قبلاً بیان شد، تحلیل حوادث، حضرت را به این نتیجه حتمی رسانید که باید راه کوفه را در پیش گیرد. حضرت با کسانی که سخن و تحلیل حضرت را در می یافتند با زبان منطق، تحلیل و گفتگو برخورد می کرد و آنان را که درک صحیحی از سخنان آن حضرت نداشتند با توجه به خواب‌هایی که دیده بود قانع می ساخت.

ثالثاً امکان گفتن تمامی حقایق، خصوصاً در شرایط حادّ و شرایط نظامی، برای همه فراهم نیست و اسراری است که فاش ساختن آن به ضرر نهضت است و به همین جهت امام علیه السلام به عبدالله بن جعفر فرمود: «خواب دیده‌ام» و وقتی عبدالله از محتوای آن پرسید، امام فرمود:

محتوای آن را به کسی نگفته‌ام و تا زنده‌ام نیز نخواهم گفت.

توجه به این نکته لازم است که هیچ گاه نباید توهم شود که امام علیه السلام خوابی ندیده و تنها به جهت مصلحت فرموده: «خواب دیده‌ام»، زیرا:

اولاً چنین مسأله‌ای کذب صریح است و از افراد باتقوای کم نیز چنین کاری

۲- موسوعه کلمات امام حسین علیه السلام، ص ۴۱۳.

۱- ر.ک: شعراء / ۱۰۰ تا ۱۰۶.

۳- فتح / ۲۷. ر.ک: تفاسیر ذیل آیه.

صادر نمی‌شود، چه رسد به امام معصوم.

ثانیاً بسیار تجربه شده و شنیده شده که وقتی مسأله‌ای ذهن انسان را کاملاً مشغول ساخت همان را نیز در عالم رؤیا می‌بیند. و چون پیش‌گویی‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ذهن امام علیه السلام بود و اصحاب و یاران نیز پیوسته آن را متذکر می‌شدند به طور طبیعی باید امام علیه السلام در خواب، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می‌دید.

ثالثاً افراد معصومی چون امام حسین علیه السلام مورد تأیید خداوند هستند و برای اطمینان بیشتر به راهی که عاقلانه برگزیده‌اند ممکن است رؤیاهای صادقی نیز ببینند تا بر یقینشان افزوده شود.

خلاصه بحث

پرسش نخست در آغاز بحث این بود که «چرا امام حسین علیه السلام ترور نشد؟» از مطالب گذشته روشن شد که امام علیه السلام با هوشیاری و ذکاوت فوق‌العاده خویش و با توجه به تجربه‌ای که در شصت سال زندگی خود کسب کرده بود، به ویژه که در مدت عمر او حوادث زیادی به وقوع پیوسته بود و او از تمامی آنان درس آموخته بود، توانست تمامی توطئه‌ها را قبل از اجرا شدن خنثی سازد.

بسیاری از افراد اصرار داشتند حضرت در مکه بماند یا حج را انجام دهد و سپس از مکه خارج شود و اگر امام علیه السلام پنج روز دیگر در مکه می‌ماند اعمال حج تمام می‌شد، ولی امامی که صدوسی روز در مکه مانده بود، احساس کرد که ماندن این پنج روز هم کشته شدن او را به همراه دارد و هم از بین رفتن حرمت حرم و حرمت خانه خدا را. این خروج سریع حضرت از مکه برای شتاب به سوی کوفه نبود، چون در راه آن قدر معطل کرد که بسیاری از اصحاب و یارانش پس از انجام مراسم حج، با حضرت در مسیر ملاقات کردند. پس تنها و تنها، خنثی‌سازی توطئه ترور بود که حضرت را به ترک فوری مکه و ادار ساخت.

به هر حال، اگر چه نتوانیم از نظر تاریخی اثبات کنیم که فلان فرد قصد داشت در فلان مکان امام علیه السلام را ترور کند، ولی نوع سخنان امام علیه السلام و نوع عمل او، ما را از وجود توطئه ترور آگاه می‌سازد و نیازی به شواهد تاریخی نداریم. زیرا همان گونه

که قبلاً بیان شد، زورمداران و حکومت‌های جائز، بسیاری از امور را مخفی می‌کنند، به گونه‌ای که به زودی نمی‌توان آنها را کشف کرد.

علل کشته شدن امام حسین علیه السلام با وضع بسیار فجیع

پرسش دوم این بود که چرا حکومت اموی، با چنان وضع فجیعی حضرت را به شهادت رساند؟

از آنچه بیان شد روشن گشت که مردم کوفه با مردم سایر شهرهای مملکت اسلامی آن روز تفاوت‌های اساسی داشته‌اند، از جمله:

۱- در هنگامی که همه مردم شهرهای دیگر در خواب غفلت به سر می‌بردند یا به خاطر تبلیغات بنی‌امیه، معاویه و یزید را خلیفه‌های به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانستند و پس از فوت معاویه، بدون چون و چرا خلافت یزید را پذیرفتند، مردم کوفه با یزید بیعت نکردند، بلکه مترصد فرصتی بودند که علیه حکومت او شورش کنند.

آنان بیش از دیگران در جریان مسایل سیاسی بودند و همین که از بیعت نکردن امام حسین علیه السلام با خبر شدند، نامه‌های فراوانی در تأیید حرکت امام حسین علیه السلام و دعوت از او برای ورود به کوفه نوشتند، در حالی که مردم شهرهای دیگر چنین کارهایی نکردند. مثلاً حضرت به برخی از سران بصره نامه نوشت و یکی به سويشان گسیل داشت ولی یکی از سران بصره (مندرز بن جارود) احتمال این که این مسأله توطئه‌ای از ناحیه خود عبیدالله بن زیاد باشد نامه و نامه‌رسان را نزد ابن زیاد برد، ابن زیاد نیز نامه‌رسان را به دار آویخت و سپس بر منبر بصره رفت و مردم را از ملحق شدن به امام حسین علیه السلام ترسانید و فردای آن روز به سوی کوفه رهسپار شد.^۱ ببین تفاوت افراد از کجا تا به کجاست؟

۲- کوفه شهری نوین‌پاد و همانند شهرک‌های نظامی بود و مردانش همه رزمنده بودند و بر فرض که امام حسین علیه السلام به کوفه می‌رسید همه در خدمت او بودند ولی وقتی ابن زیاد بر کوفه مسلط شد همه شمشیرزن‌ها در خدمت او قرار گرفتند. این کار

۱- موسوعه کلمات امام حسین علیه السلام، ص ۳۱۸، رک: سخنان حسین بن علی علیه السلام از مدینه تا کربلا، ص ۵۴ و ۵۵.

البته با زور و اجبار انجام گرفت و همه آنان به جنگ علیه امام حسین علیه السلام گسیل گردیدند. کوفیان همانند ارتش یک کشور که اگر در جنگ شکست بخورند یا کودتایشان نافرجام بماند، یا همه کشته و اسیر می‌گردند و یا به عنوان نیروی رزمنده در خدمت ارتش پیروز قرار گرفته و تحت سرپرستی آنان به کار مشغول می‌شوند، در خدمت ابن زیاد قرار گرفتند.

بیشتر کوفیان جنگجو بودند. آنان در سال‌های آخر حکومت معاویه به تنگ آمده بودند و به ویژه پس از مرگ معاویه، در مدت بیش از پنج ماه، خودشان را برای رزم در خدمت امام حسین علیه السلام آماده کرده بودند ولی همین که یزید از توطئه آنان باخبر شد و ابن زیاد را به فرمانداری کوفه منسوب کرد، او توانست با انواع حيله مسلم بن عقیل و هانی را به شهادت برساند و رؤسای قبایل را یا زندان کند و یا با تهدید و تطمیع با خود همراه گرداند. مسلم بود که او از همین نیروها علیه امام حسین علیه السلام استفاده کند.

با این وجود، عیدالله جانب احتیاط را به خوبی رعایت کرد و فرماندهان ارشد و نیمه ارشد خود را از بنی امیه و موافقان صددرصد حکومت یزید قرار داد و حتی برای آنان و برای توده رزمندگان جاسوسانی گماشت که از هر مسأله احتمالی پیشگیری نماید؛ مثلاً شمر علاوه بر فرماندهی پیاده نظام، مواظب کارهای عمر سعد (فرمانده لشکر) نیز بود و کارهای او را گزارش می‌کرد.^۱ با وقتی یاران امام حسین علیه السلام در روز عاشورا نام برخی از افراد را می‌خواندند و می‌گفتند: مگر شما نامه نوشتید؟ آنان چون نمی‌خواستند تکذیب کنند - زیرا واقعاً دعوت کرده بودند و واقعاً به امام علیه السلام معتقد بودند - و از سوی دیگر نمی‌توانستند یاری و حمایت خود را از امام علیه السلام زبانی و عملی به اثبات برسانند - زیرا به مجرد کوچک‌ترین اظهار موافقتی با امام حسین علیه السلام دستگیر و یا کشته می‌شدند - به همین جهت، برای رهایی از تمامی گرفتاری‌ها معمولاً به امام می‌گفتند: «شما تسلیم شوید، ما نمی‌گذاریم به شما آسیبی برسد»^۲ و با این سخن به خیال خود، نه نرمشی نشان داده بودند که گرفتار

۱- ر.ک: ارشاد، ۸۸/۲ و ۸۹.

۲- ر.ک: ارشاد، ۹۸/۲، موسوعه کلمات امام حسین علیه السلام، صص ۴۲۰ و ۴۲۱.

لشکر عمر سعد شوند و نه نامه خود را تکذیب کرده بودند.

پرسش: چرا حرّین یزید ریاحی توانست بگیرد و به صف لشکر امام حسین علیه السلام پیوندد؟ این نشان می دهد که دیگران نیز می توانسته اند.

پاسخ: بله، صحیح است. اگر کوفیان هیچ گونه توانی برای فرار در هیچ زمانی از زمان ها نداشتند که مؤاخذه و عقاب نمی شدند و در زیارت نامه ها مورد نفرین واقع نمی گردیدند. با این وجود، بین حرّ و آنان تفاوت های زیادی بود؛ حرّ جزء نامه نویسان به امام علیه السلام نبود، بنابراین حساسیت چندانی روی او نبود. از سوی دیگر یک فرمانده ارشد بود و نیز با سدّ کردن راه امام حسین علیه السلام و جلوگیری از ورودش به کوفه یا بازگشتش به جای دیگر، وفاداریش را به بنی امیه نشان داده بود و بنابراین حساسیت چندانی بر روی او وجود نداشت و راحت تر از دیگران می توانست به لشکر امام علیه السلام پیوندد. تازه او نیز به بهانه آب دادن اسب از لشکر جدا شد و بالاخره این که ایمان و شجاعت حرّ باعث گردید که او نقش کامل خود را ایفا نماید و در یک لحظه از لشکر عمر سعد جدا شود و به صف حسینیان پیوندد.

۳- اگر بنا بود لشکریان کوفه یا به طور کلی لشکر شام با امام حسین علیه السلام مردانه بجنگند شاید یک دهم نیروهای اعزام شده به کربلا برای کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش کافی بود و نیاز به گسیل لشکری به این عظمت نبود.

فرستادن چند ده هزار نیرو برای مصاف با حسین و طول کشیدن چندین ساعته جنگ از نکات قابل توجه و تأمل در این مسأله است. این مسأله می تواند به دلایل ذیل صورت گرفته باشد:

الف) امویان امکان فرار رزمندگان کوفه و پیوستن به صف لشکر حسین علیه السلام را منتفی نمی دانسته اند و به همین جهت نیروی زیادی اعزام می کردند تا اگر برخی به حسین علیه السلام ملحق شوند برخی دیگر برای مقابله با امام وجود داشته باشند.

ب) همه مردم را در کشتن حسین علیه السلام شرکت دهند تا همه از این کار شرمنده باشند و کسی بنی امیه را توبیخ نکند.

ج) برای جبران شرمندگی خود در کشتن امام علیه السلام همه یک دل و یک جان به دفاع از حکومت اموی پردازند و تنها بنی امیه کشندگان امام علیه السلام معرفی نشوند بلکه تمامی

مردم کشنده او قلمداد شوند. همان گونه که گاهی مرثیه‌سرایان چنان کار مردم کوفه را قبیح و بد جلوه می‌دهند که در ضمنش به طور دلالت التزامی بی‌گناهی بنی‌امیه استشمام می‌شود.

د) باکشته شدن امام حسین علیه السلام به دست تمامی کوفیان این امکان وجود داشت که بنی‌امیه بتوانند همیشه بنی‌هاشم و خصوصاً آل علی علیه السلام را تحقیر کنند و بگویند که همه امید شما و مرکز تمام فعالیت‌های شما کوفه بود و با این حال تمامی کوفه متحداً به جنگ شما آمدند و حسین فرزند علی علیه السلام را کشتند و زن و فرزندش را اسیر کردند و این نشان می‌دهد که آل علی علیه السلام در حکومت‌داری و مردم‌داری کاملاً ضعیف هستند.

ه) ممکن است اعزام نیروی فراوان به میدان جنگ بدان سبب بوده که ابن زیاد و عمر سعد و سایر فرماندهان بتوانند جنگ را بسیار عظیم جلوه دهند تا بتوانند از یزید جایزه‌های کلان و دهان‌پُرکنی دریافت کنند؛ خصوصاً که یزید در جهان اسلام آن روز، دشمن داخلی قوی‌تر از امام حسین علیه السلام نداشت.

نتیجه

از آنچه گذشت معلوم گشت که توده نیروهای اعزام شده به کربلا هیچ علاقه‌ای به جنگ با امام نداشتند بلکه خود را مقصر می‌دانستند، بنابراین حداکثر تلاششان در نجات‌گیدن و به صلح و سازش کشاندن امام حسین علیه السلام بود. فرمانده لشکر، یعنی عمر سعد نیز انگیزه‌اش به دست آوردن حکم فرمانداری شهر ری بود که در صورت تسلیم ساختن امام حسین علیه السلام نیز می‌توانست به مقصود خود نایل آید و بنابراین انگیزه‌ای نداشت که حتماً امام علیه السلام یعنی فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شود.

آنان راه تسلیم ساختن امام علیه السلام و یارانش را قطع امکانات، بستن آب، محاصره، زدن سنگ به حسین و یارانش، جولان فراوان اسب‌ها اطراف لشکر امام حسین علیه السلام به هدف مرعوب ساختن زن و فرزند و طبعاً فشار آنان بر امام حسین علیه السلام جهت تسلیم شدن و امثال این گونه شکنجه‌های روحی و جسمی قرار دادند تا امام علیه السلام تسلیم شود. اما امام علیه السلام که هدفش مشخص و راهش معین بود و می‌دانست که نتیجه تسلیم، جز

از بین رفتن هدف و کشته شدن وی، همچون مسلم بن عقیل، هانی و قیس بن مسهر دست آورد دیگری ندارد، در برابر تمامی این فشارها ایستاد و آنها را به جان خرید تا بالاخره به شهادت رسید.

شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد اکثریت لشکر کوفه قصد جنگیدن جدی با امام علیه السلام را نداشتند. از آن جمله می‌توان این موارد را برشمرد:

(الف) جنگ بین لشکر چند ده هزار نفری کوفه و گروه کوچک هفتاد نفری امام علیه السلام یک روز تمام به طول انجامید، در حالی که محاصره و هجوم به این گروه چند ساعت بیشتر وقت نیاز ندارد؛ همان گونه که عمر سعد عصر تاسوعا آمده بود تا در همان فاصله زمانی کوتاه کار را یکسره کند.

(ب) افراد لشکر امام حسین علیه السلام تقریباً به ترتیب شهید شدند. تا هنگامی که یاران حضرت زنده بودند نگذاشتند نوبت به خویشان حضرت برسد و خویشان دور حضرت نیز معمولاً زودتر از نزدیکان به شهادت رسیدند و دو نفری که برای آخر مانده بودند امام علیه السلام و پرچمدارش حضرت عباس علیه السلام بودند. در صورتی که اگر لشکر کوفه می‌خواستند واقعاً بجنگند باید از تمامی گروه‌ها در تمامی مراحل جنگ به طور مساوی کشته شوند و حتی ممکن بود امام علیه السلام اول از همه کشته شوند، خصوصاً با توجه به این که او چندین مرتبه برای سخنرانی در مقابل دشمن قرار گرفت و به نصیحت آنان پرداخت، اگر قصد آنان جداگشتن امام علیه السلام بود همان ابتدا این کار را می‌کردند و پس از آن شیرازه لشکر از هم می‌پاشید و بقیه را اسیر می‌گرفتند، یا ابتدا پرچمدار را می‌گشتند؛ همان گونه که در جنگ جمل، حضرت علی علیه السلام فرمود: «شتر را ببندازید» و با پی کردن شتر، شیرازه لشکر از هم پاشید.

(ج) اولین حمله عمومی با تیراندازی عمر سعد به خیمه‌ها شروع شد و مدتی ادامه یافت ولی افراد زیادی از لشکر امام حسین علیه السلام شهید نشدند. به نظر می‌رسد که آنان تیرها را به هوا یا به بالای چادرها شلیک می‌کردند تا رعب ایجاد کنند و امام و یارانش تسلیم شوند نه این که کشته شوند.

(د) یاران و خویشان امام علیه السلام معمولاً جنگ تن به تن کردند و بسیاری از آنان قبل از جنگ خطبه خواندند، نصیحت کردند و... اگر واقعاً لشکر کوفه می‌خواست با

امام بجننگ مجال سخنرانی و خطبه به هیچ کس نمی داد.

البته روشن است که فرماندهان اموی و مزدورانی که حضرت از آنان تعبیر به «ملتت بطونکم من الحرام» می کرد خواستار جنگ واقعی با امام علیه السلام و یارانش بودند، بنابراین تیر نخوردن امام علیه السلام و کشته نشدن تا آخرین لحظات علاوه بر امور ذکر شده می تواند ناشی از شجاعت، شهامت و زیرکی او باشد که این ویژگی ها را از پدرش به ارث برده بود و همچنین می تواند ناشی از این جهت باشد که فرماندهان نیر تلاش داشتند حتی المقدور امام علیه السلام را زنده دستگیر کنند تا جایزه بیشتری دریافت دارند.

به هر حال، محبوب بودن امام در نزد توده لشکریان کوفه و شرافت داشتن و دارای اهمیت بودنش در نزد سران و فرماندهان لشکر باعث شد که هر دو گروه یک هدف را تعقیب کنند و آن به تسلیم کشیدن امام علیه السلام بود و در این راه از هیچ کوششی دریغ نکردند ولی در آخر چون امام علیه السلام تسلیم فشارهای آنان نشد، او را شهید کردند و به همین جهت بود که امام علیه السلام با بدترین وضع و فجیع ترین صورت شهید شد و لکه ننگین همیشگی بر دامان کُشندگانش افکند.

کیفیت کشتن امام حسین علیه السلام یک عمل فردی و یک طرفه نبود تا یزید به تنهایی تصمیم بگیرد که حضرت را چگونه به شهادت برساند بلکه یک عمل اجتماعی بود که در آن امور مختلف، از جمله تصمیم ها و اعمال امام حسین علیه السلام نقش تعیین کننده داشته است.

اگر کار تنها به دست یزید بود ترور کردن مخفیانه یا مسموم ساختن امام حسین علیه السلام را انتخاب می کرد ولی کار، تنها به دست او نبود بلکه طرف دیگری به نام امام حسین علیه السلام با عمری حدود پنجاه و هفت سال وجود داشت که پنجاه سالش را در مبارزه گذرانده بود و از زمان وفات جدش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و شهادت مادرش در جریان تمامی مسایل سیاسی بود و از توطئه های حریفش آگاه بود و یکی پس از دیگری آنها را خنثی می ساخت. بنابراین ترور او در مدینه یا در حال احرام یا در حرم یا در جاهای دیگر ممکن نشد و هر توطئه ای را با نقشه ای و با عملی آگاهانه خنثی ساخت تا بالاخره حریفش، تنها چاره را روبه رویی مستقیم و جنگ رو در رو با وی دید. در این جنگ نیز حضرت به گونه ای سنجیده عمل کرد که دشمن نتواند با

محاصره کامل آنان را اسیر کند، و باز کاری نکرد که جنگ تمام عیار در همان ساعات اولیه شعله‌ور شود. مثلاً شب را برای راز و نیاز فرصت خواست، صبح روز جنگ برای مردم خطبه خواند و سخنرانی کرد و در ضمن آن اعلام نمود:

ای مردم کوفه! شما مرا دعوت کرده‌اید، اگر نمی‌خواهید، رهایم کنید

تا به جای دیگر بروم.^۱

که این سخن معنای متارکه جنگ می‌داد.

از سوی دیگر، زن و فرزند امام علیه السلام نیز همراه بودند و دشمن خیال می‌کرد با فشار بر حضرت و بستن آب یا زدن سنگ و چوب حضرت تسلیم می‌شود. از طرفی، لشکر یزید تصور می‌کرد زنده دستگیر کردن امام علیه السلام علامت قدرت بیشتر است و موفقیت کامل‌تر را نشان می‌دهد تا بعداً یزید تصمیم بگیرد که دشمن اسیر شده را بکشد یا زندان کند و یا... و بالاخره در این صورت امکان اعطای هرگونه جایزه‌ای به فرماندهان وجود داشت ولی بر فرض کشتن امام علیه السلام ممکن بود یزید بگوید شما که قدرت زنده دستگیر کردن او را داشتید چرا او را کشتید. اینها عواملی بود که دست در دست هم می‌داد که امام کشته نشود بلکه فشارهای زیادی را متحمل شود تا بالاخره زنده دستگیر شود.

اگر بر این عوامل، این عامل نیز اضافه شود که مردم کوفه چون مسلمان و از یاران حضرت علی علیه السلام بودند برای امام حسین علیه السلام دعوت‌نامه نوشتند ولی اکنون به زور و ارباب وارد صحنه نبرد با امام علیه السلام شده بودند و روحیه جنگیدن نداشتند و برای نکشتن امام علیه السلام از هر شیوه، طرح و تاکتیکی استفاده می‌کردند و گناه‌های کوچک‌تر از قتل امام علیه السلام را مرتکب می‌شدند تا شاید غائله ختم شود و به کشته شدن امام علیه السلام منجر نشود، آن‌گاه معلوم می‌گردد که دوست و دشمن امام علیه السلام در لشکر کوفه به یک نتیجه رسیده بودند و آن تسلیم ساختن امام علیه السلام به هر وسیله ممکن بود.

طرف دیگر این نزاع نیز امام حسین علیه السلام بود که مردی متدین و معتقد و سیاستمداری ورزیده بود که در طول دوران عمرش سرنوشت تسلیم شدگانی که به

قتل رسیده بودند و از جمله سرنوشت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را خوب می دانست و از سوی دیگر می دید که با تسلیم شدنش، هدف والایی را که در پی آن بود ناکام می ماند و چهره کریه یزیدیان آن گونه که باید و شاید شناخته نمی شود و به همین جهت نه عقلش او را به تسلیم شدن فرمان می داد و نه دینش او را به تسلیم در برابر عهدشکنانِ آدم کُش ترغیب می نمود، به همین جهت، مقاومت کرد.

آنان چون می دانستند میزان مقاومت امام علیه السلام چقدر است، فشار را هر لحظه بیشتر کردند ولی امام که الگوی مقاومت بود آن قدر ایستاد تا بالاخره بزرگ ترین فاجعه عالم به وقوع پیوست و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و آخرین باقی مانده آل عبا با فجیع ترین وضع به قتل رسید و ننگ ابدی بر دامان کُشدگانش باقی ماند.

باید تأکید کرد که همه کُشدگان امام حسین علیه السلام از لحاظ شقاوت و از لحاظ گناه همانند نیستند؛ همان گونه که توده مردم شهر کوفه از مردم سایر شهرها، نظیر مدینه، مکه، بصره، طائف، یمن، ایران و... بدتر نبوده اند، زیرا آنان در متن جریانات سیاسی بودند و مسایل را می فهمیدند، نیتشان یاری امام علیه السلام بود، از او دعوت کردند و... ولی در اثر سهل انگاری و توطئه ظریف دشمن، کارشان به تفرقه گرایید، سرانشان زندان شدند، مسلم و هانی کشته شدند و... و بالاخره نتوانستند به عهد خود وفا کنند، نه این که واقعاً از روی علم و عمد و قصد پیمان شکنی کرده باشند.

مردم شهرهای دیگر اساساً فهم درستی نداشتند، به همین جهت، نه قول دادند و نه وفا کردند، و چون خداوند به کارها و نیت ها پاداش می دهد نیت و کار مردم کوفه در آغاز خوب بود و در هنگام حمله و کشتن امام حسین علیه السلام اکثریت آنان مجبور و یا مکره بودند و پس از کشته شدن امام حسین علیه السلام از تائبان بودند و بالشکریان شام و امویان کوفه جنگ های فراوانی کردند و پاداش این گونه کارها را نباید نادیده گرفت و نباید این شیعیان را حتی از سنی های آن زمان و حتی از مردم شام آن زمان بدتر دانست. این بحث خود مجال و مقالة دیگری می طلبد که - ان شاء الله - در جای خود به آن پرداخته خواهد شد.